

روضه و پیغمبر

در نظر برت حال بلبلان چو عشق و محبت و خرقه بال بر و اکان انحر

شوق و بهودت از مقتضات مشق کونیه این حدیث که من عشق و محبت

و کوه قناتان شیدا عین هر که در جان بر عشق او برزد و با

لطافت لیره دور آن هل بهتر عفت و تحمان بیشتر کرد چون عمر دستشید

بمیرد و مشق عفت و کمان از برای است که چون عیل طبع و هوای

نظر او ده باشد و در وصول بان و سایر اقوال چون بند و اطلاق

گند از قبیل شهوات نفس چنانست نیاز فضایل روح اسباب

آن عشق را که منقبت شما را میست

هر جا که هست عفت و مستی را میست

عشق که هست مشهور و طبع و هوای نفس

یعنی در آتش بسوی من دستی را گرفت و عادت کرده است بخی بزرگ

و بیست و تقبیل اهل حاجت و سوال آن کرم دست بسوی وی در آن کرد

چون بسوید بر و جری طبع گفت

مویهای تو دست مرا چنان کشید

خار و پست چند زبان آن کرم بر این گل بسیار و خوش گفت که این گل کزین

من از آن حصید خوش تر است بعضی در او بود در برابر حصید هر دو در را

دادند و در برابر آن گل بسیار از هر دو دادند

انرا که مست و حال ن فک سر کنی دانستند

چون نیست سخن دان بود از چله بر و تر

دلت که سخن دان کنی و انگی بداند

بد را از نسک و اذکنی را از نسکتی

ول ز کوی لوبه کز لوبه لوبه که ز فانیها